هو العلیم

اسم جنس و علم جنس، تفاوت معنایی یا لفظی؟

نقد تعین ذهنی و بررسی وضع الفاظ برای ماهیت

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ مطلق و مقیّد ـ

جلسه صدوسی‌ام

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

تعریف اسم جنس و نسبت آن با اطلاق

مرحوم آخوند در کفایه یکی از موارد اطلاقات را اسم جنس بیان می‌کنند.[1] اسم جنس آن اسمی است که دلالت دارد بر ماهیتی که آن ماهیت، ماهیت لابشرط است؛ لابشرط از قید، هر قیدی از قیود ثلاثه: قید بشیء، قید بعدم شیء و قید بعدم لحاظ قید بشیء و عدم بشیء؛ یعنی لحاظ بشیء و عدم بشیء در آن ماهیت وجود نداشته باشد که اسم آن را ماهیت لابشرط قسمی می‌گذاریم.

تعریف به فرد منتشر و اشکال اشتباه با نکره

تعریفی که برای اسم جنس می‌آورند، با تعبیرهای متفاوتی است. بعضی تعبیر می‌آورند اسم جنس را بر آن مفهوم و معنایی که به‌عنوان فرد منتشر و شایع در میان مصادیق ماهیت وجود دارد.

خب روی این حساب، این تعریف با نکره فرقی

---

۱ کفایة الأصول، ص ۲۴۳.

نمی‌کند؛ درحالتی‌که اسم جنس غیر از نکره است. در اطلاق نکره، لحاظ، لحاظ فرد خارج است. در «أکرم رجلاً» یا در «ایتِنی برجلٍ»، رجل اسم جنس نیست؛ بلکه رجل در اینجا به‌عنوان فرد خارج لحاظ شده است که آن فرد خارج به‌عنوان فرد لا علی‌البدل، منتشر در میان همهٔ مصادیق رجولیت در نظر گرفته شده است و آنچه ما از اسم جنس می‌فهمیم، غیر از این است.

تعریف به شمول مصادیق و اشکال حمل بر فرد

تعریف دیگری برای اسم جنس است و آن تعریف عبارت است از مفهومی که لحاظ شیوع و لحاظ ارسال به‌عنوان قید موضوع در آن شده باشد؛ یعنی اسمی که دلالت می‌کند بر یک معنای عام و شاملِ همهٔ مصادیق و جمیع مصادیق آن مفهوم عام.

این تعریف هم خالی از اشکال نیست؛ به‌جهت اینکه لحاظ شیوع و ارسال نسبت به همهٔ مصادیق، لحاظ عام مجموعی است و این قابل صدق بر یک فرد نیست و اگر شخصی بخواهد این اسم جنس را

حمل بر افراد خارجی کند، لازمه‌اش تجرید این معنا از جزء موضوعٌ‌له است. جزء موضوعٌ‌له شیوع و ارسال نسبت به همهٔ مصادیق است و تجرید از شیوع که مصحح حمل بر فرد خارجی باشد، لغو است و خلاف متبادر عرفی است. این هم معنای دوم.

ماهیت مبهمه و مهمله در تعریف آخوند

و اما معنای سوم و ثالثی که مرحوم آخوند و بسیاری از محققین این معنا را اختیار می‌کنند، عبارت از این است که اسم جنس دلالت می‌کند بر یک مفهومی که آن مفهوم، ماهیت مبهمهٔ مهمله است. ماهیت مبهمهٔ مهمله یعنی هیچ قیدی به‌عنوان فرد خارجی یا به‌عنوان وجود ذهنی و تعیّن ذهنی در این اسم جنس لحاظ نشده است. اسم این را ما می‌گذاریم لابشرط مقسمی. اسم جنس دلالت می‌کند بر یک مفهوم مبهم و مهمل؛ مثلاً انسان لفظی است که دلالت می‌کند بر حقیقتی که آن حقیقت، متشکل است از حیوانیت و ناطقیت، مرکبٌ من الحیوانیة و الناطقیة. این را می‌گویند انسان.[1]

---

۱ همان.

البته این مطلب را در نظر داشته باشید: بحث مربوط به جنس یا جنس معرف به «ال» یا «ال» استغراق که یکی از مباحث بسیار دقیق ادبی است، ان‌شاءالله بعداً می‌آید. و اینکه آیا «ال» فقط «ال» عهد است و آیا «ال»، «ال» استغراق و جنسیت نیست و اینکه بعضی منحصر کرده‌اند «ال» را در «ال» عهد و تعریف، بعداً بحث آن خواهد آمد.

انواع لحاظ ماهیت در اسم جنس

آنچه امروز می‌خواهیم عرض کنیم، فرق بین اسم جنس و علم جنس و لحاظی است که انسان نسبت به اسم جنس و موارد مختلفهٔ آن دارد. یک وقت ماهیت در جنس، به‌شرط شیوع و ارسال لحاظ می‌شود. فرض کنید که وقتی که می‌گوییم انسان، منظور ما از انسان جمیع افراد انسان است که در زماننا هذا وجود دارد؛ یعنی خطاب به همهٔ افراد انسان است. مثلاً می‌گوییم: «انسان مورد تکلیف است.» الآن جمیع افراد انسان در اینجا لحاظ شده است. این انسان دیگر بر «زید انسانٌ» حمل نمی‌شود. در اینجا مجموع افراد انسان مورد لحاظ

این ماهیت است؛ یعنی ماهیتی است که الآن لحاظ مجموع افراد در آن موردنظر قرار گرفته است.

لحاظ طبیعت و پرسش از حمل بر افراد خارجی

یک وقت ما ماهیتی را در نظر می‌گیریم بشرط عدم لحاظ هیچ شیئی که عبارت است از همان لابشرط قسمی؛ یعنی تصور انسان، به شرط عدم لحاظ شیئی است، عدم لحاظ یک شیء خارجی و یک فرد خارجی است. مثل اینکه می‌گوییم: «مقام انسان اعلای از مقام ملائکه است.» اینکه می‌گوییم: «مقام انسان اعلای از مقام ملائکه است»، در اینجا فرد خارج انسان موردنظر ما نیست؛ جنس انسان و طبیعت انسان موردنظر است؛ طبیعت انسان بدون توجه به فرد خارج، بدون توجه به یک فرد خاص. در اینجا وجودش، وجود فی الذهن است و وعائش، وعاء فی الذهن است و حمل بر افراد خارج نمی‌شوند.

ـ تلمیذ: حمل بر افراد خارج نمی‌شوند؟

ـ استاد: نه، در اینجا حمل بر افراد خارج نمی‌شود؛ چون در اینجا لحاظ، مقید شده است به

عدم لحاظ خارج و ذهن، بدون هیچ قیدی.

ـ تلمیذ: در این تعاریف مسامحه است وإلاّ اعلیٰ بودن، خودش دلالت بر این می‌کند که وجود خارجی لحاظ شده است؟

ـ استاد: وجودِ خارج است، نه وجود یک فرد یا یک فرد علی‌البدل یا غیر علی‌البدل. ما در نفس طبیعت انسان می‌خواهیم صحبت کنیم.

ـ تلمیذ: طبیعت که در خارج هست؟

مثال گلابی و سیب در توضیح حکم بر طبیعت

ـ استاد: بله، نفس طبیعت انسان؛ مثل اینکه شما می‌گویید: «الإجّاص خیر من التفاح.» اینکه «الإجّاص خیرٌ من التّفّاح و له فوائدُ کثیرةٌ، أکثر من التّفّاح»، در اینجا فرد خارجی إجّاص مورد لحاظ قرار نگرفته است؛ طبیعت إجّاص مورد لحاظ قرار گرفته است. طبیعت إجّاص و گلابی، بهتر از آن طبیعت سیب است. البته اگر این طبیعت بخواهد در خارج تحقق پیدا کند، باید در افراد تحقق پیدا کند. ویتامین ذهنی که ما نداریم، منافع ذهنی که ما نداریم؛ منافع، ویتامین، تمام خصوصیات به لحاظ فرد خارج است؛ ولی در اینجا حکم روی خارج نرفته است.

فرض کنید که الآن در خارج هم وجود نداشته باشد، مثلاً فصل زمستان است و در فصل زمستان اصلاً فرض کنید که إجّاصی وجود ندارد، باز حکم ما در اینجا به‌جای خودش باقی است؛ یعنی لو فُرِض در اینکه اگر فردی باشد، این فرد بهتر از اوست. این همان قضیهٔ حقیقیه است که در اینجا داریم عرض می‌کنیم.

لابشرط مقسمی و امکان صدق بر افراد

مسئله سوم: در اینجا ماهیت لابشرط لحاظ است؛ یعنی ماهیت غیر مقیده، [یعنی لحاظ قیدی در آن نشده نه‌اینکه از قیود تجرید بشود]. این ماهیت لابشرط لحاظ حتی از قید لابشرط، همان ماهیتی است که قابل صدق بر افراد خارج است؛ یعنی در این ماهیت که می‌گوییم: «زید انسانٌ»، در این «زید انسانٌ» فقط حقیقت انسان و طبیعت انسان موردنظر است؛ یعنی این زید، همین است؛ یعنی طبیعت انسان. «زید انسانٌ» یعنی این حقیقت و این جنس در وجود زید هست. آن‌وقت در اینجا کاری نداریم به اینکه انسان اشرف است یا اشرف نیست، اعلیٰ است یا اعلیٰ نیست؛ به این کار نداریم و فقط

به تحقق خارجی این انسان کار داریم که در ضمن زید است. آن‌وقت این می‌شود آن معنای لابشرط مقسمی که در لابشرط مقسمی لحاظ آن مفهوم و حفظ آن مفهوم در همهٔ موارد اقسام می‌شود. این، آن معنای لابشرط مقسمی است.

بنابراین در اسم جنس ما لابشرط مقسمی را مورد لحاظ قرار می‌دهیم. اسم جنس عبارت است از یک حقیقت و یک مفهومی که لحاظ قیدی در آن نشده است؛ یعنی نه‌اینکه از قیود تجرید بشود، نفس المفهوم در اینجا موردنظر است. خدمتتان «الصلاة لایُترَک بحالٍ» را مثال زدم. در اینجا معنا چیست؟ معنایش اسم جنس است. یا اینکه من‌باب‌مثال می‌گوییم: «و فی الغنم السائمة زکاةٌ.» در اینجا معنا، معنای لابشرط مقسمی است. در لابشرط مقسمی فقط نفس جنس و نفس ماهیت موردنظر متکلم قرار می‌گیرد، بدون توجه به آن احکامی که روی خصوص آن ماهیت بما هی‌هی بار می‌شود و بدون توجه روی آن احکامی که به لحاظ افراد خارجی ماهیت لحاظ می‌شود.

تفاوت حکم بر ماهیت و حکم بر افراد

اگر روی خصوص ماهیت لحاظ بشود، این می‌شود وجود ذهنی برای ماهیت. مثل اینکه می‌گوییم: «الانسان أشرفُ من الملائکة.» در اینجا حکم رفته است روی انسان به لحاظ خصوص ماهیت. ما کاری به افراد خارجی نداریم. ماهیت انسان ولو فرِض عدمُها فی الخارج و فی التعیّنات، ماهیت انسان من حیث هی‌هی، هذه الماهیة أشرفُ من ماهیة الملائکة. من‌باب‌مثال: «ماهیة الاجّاص من حیث هی أشرف من ماهیة التفاح.» این حکم رفته است روی خود ماهیت من حیث هی.

یک حکم می‌رود روی ماهیت من حیث افراد خارجی؛ مثلاً: «الانسان الابیض یکون فی نواحی شرق الاوسط.» این الانسان الابیض فی هذه النواحی است یا مثلاً فی شرق الاوسط است، در خاورمیانه است. مثلاً: «الانسانُ الاسود یکون فی إفریقا»، «الانسان الاحمر یکون فی جزایر کذا»، «الانسان الاصفر یکون فی الصین و الیابان.» تمام اینها در اینجا روی افراد خارجی لحاظ شده است؛ یعنی ماهیت به لحاظ فرد خارجی است.

گستره اسم جنس در جواهر و اعراض

بناءً علی هذا اسم جنس آن اسمی است که دلالت می‌کند بر یک مفهوم و یک معنایی که مبهم و مهمل است؛ یعنی افراد و اصناف برای این ماهیت لحاظ نشده است و فرد خارج برای این ماهیت، قید نیامده است، نفس الماهیة؛ مثل همهٔ اجناسی که ما می‌گوییم: رجل، انسان، تفاح، اسد، ذئب، شجر، حجر. تمام اینها اسماء اجناس هستند و همین‌طور اعراض بر اینها هم اسماء اجناس هستند، مانند کمیّت، کیفیّت، تعیّن، مکان. اینها همه اعراض بر جواهر هستند. اینها هم اسماء اجناس هستند.

عرضیّات هم همه بر اینها حمل می‌شوند: فوقیّت، تحتیّت. اینها همه عرضیّاتی هستند که خارج از محمولند و بر این محمول در اینجا حمل می‌شوند. این اصطلاح اصولیین در اینجا اصطلاحی است که خلاف اصطلاح اهل منطق و فلسفه است. تمام اینها اسامی اجناس هستند برای این جنس. پس اسم جنس عبارت است از همین معنایی که خودمان تکلم می‌کنیم و در محاورات خودمان آن معنا را بیان

می‌کنیم.

علم جنس و معنای تعین ذهنی

در اینجا آمده‌اند مطلبی را اضافه کرده‌اند و آن علم جنس است. «کذا أُسامة علماً للاسد[1]» نخوانده‌اید؟! در اینجا گفتند که: «این علم جنس دیگر چیست؟!» خب ما وقتی ماهیتی را می‌خواهیم لحاظ کنیم، گاهی از اوقات ممکن است آن ماهیت را در ذهن متعیّن بدانیم و به‌عنوان یک صنفی از آن ماهیت یا به‌عنوان یک نوعی، آن را در نظر بگیریم و این وجودش فقط در ذهن است. در اینجا اهل ادب از آن تعبیر می‌آورند به‌عنوان «ماهیةٌ متعیّنةٌ فی الذهن». اسم این ماهیت را علم جنس می‌گذارند.

فرض کنید که یک وقت ماهیت، ماهیت مبهمه است، مانند اسد. اسد یعنی کل حیوان مفترَسٍ له هذه الخصوصیاتُ، مثل ذَنَب الطویل، لونه أصفر. البته أبیض هم داریم یا غیرذلک. این ماهیت می‌شود ماهیت اسد. یک وقت آن ماهیت را ما ماهیت متعیّنهٔ در ذهن قرار می‌دهیم. من‌باب‌مثال یک

---

۱ شرح الکافیة الشافیة، ج ۲، ص ۴۴۸:
«کذا أسامة اسم جنسٍ للأسد.»

نوعی از اسد را ماهیت متعیّنهٔ در ذهن می‌دانیم. خب در اینجا اهل لغت اسم آن را علم جنس می‌گذارند. پس علم جنس عبارت است از هر ماهیتی که در ذهن وعاء دارد و جای آن در ذهن است.

اشکال حمل ماهیت متعین ذهنی بر خارج

این ماهیتی که وعائش، وعاء ذهن است، حمل بر خارج نمی‌شود؛ درحالتی‌که شما اسامه را بر خارج حمل می‌کنید و می‌گویید: «هذه أسامة.» به‌جای اینکه بگویید: «هذه أسد»، می‌گویید: «هذه اسامة.» پس حمل این اسامه بر خارج نیاز به تجرید دارد؛ یعنی ذهن این ماهیت متعیّنه که در ذهن متعیّن است را از آن تعیّنش تجرید کند و بر افراد خارج حمل کند؛ درحالتی‌که لایقول به أحدٌ.

ابهام تعین و تفاوت صنف با فرد

ماهیتی که در ذهن است و متعیّن است، ما در اینجا معنای تعیّن را نفهمیدیم! دائماً ماهیت متعیّنه را تکرار می‌کنند. متعیّنه، یعنی چه؟! اگر ماهیت متعیّنه عبارت است از صنف خاص، خب همین اسم جنس است. این اسم جنسی است که دارای صنف خاص

است؛ درحالتی‌که اسد این‌طور نیست. مثل اینکه بگوییم: «أسدٌ أصفر»، صنف خاصی از اسد، «أسدٌ أبیض»، صنف خاصی از اسد. اینکه یک مفهومی را ما در ذهن بیاوریم و متعیّن کنیم و اینکه ماهیت متعیّن بشود را ما نفهمیدیم، یعنی چه؟ اگر منظور یک صنف خاص است که این همان اسم جنس می‌شود و اگر منظور یک افراد خاصی است که این دیگر ماهیت متعیّنه نیست؛ این یک فرد خاص است.

فرض کنید که اسم اسد این منطقه را شما اسامه بگذارید، اسم اسد منطقه عراق را اسد بگذارید، اسم اسد منطقه افریقا را ضرغام بگذارید، اسم اسد منطقه استرالیا را غضنفر بگذارید. اینکه علم جنس نیست. اینها اسامی اجناس هستند که با لحاظ احوال مختلفه در این ماهیت، اسم خاصی وضع می‌شود. اگر در حال حمله باشد، اسمش را فرض کنید که غضنفر بگذارید؛ اگر در حال خوابیده باشد، ضرغام بگذارید؛ اگر صرف ماهیت باشد، اسد بگذارید. اینکه دلیل نمی‌شود. پس این چیزی که می‌گویند ماهیت متعیّنه، این ماهیت متعیّنه معنایش این نیست که یک ماهیت متعیّنه‌ای اسمش را اسد بگذاریم.

ماهیت یا اسد است یا ذئب است، یا هِرّه است یا کلب است یا فرس و حِصان[1] است. اینکه یک ماهیت متعیّنه می‌گویند، این معنا ندارد.

انکار تمایز معنایی علم جنس در دیدگاه آخوند

بعضی مثل مرحوم آخوند به‌همین جهت اصلاً علم جنس را انکار کرده‌اند، گفته‌اند که:

«ما اصلاً علم جنس نداریم. علم جنس یک چیز بی‌خود است. علم جنس یک مسئله لغو است که اسم گذاشته‌اند. اسامه مانند اسد، اسم جنس است و هیچ فرق نمی‌کند و اینکه اهل عربیت حکم و معامله علم جنس را با آن کرده‌اند، بی‌خود است؛ این مثل اسد می‌ماند و هیچ فرقی نمی‌کند.»

تشبیه به تعریف لفظی و تأنیث مجازی

چطور اینکه فرض کنید که ما «ال» تعریف لفظی داریم. «ال» تعریف لفظی آن «ال» است که افادهٔ تعریف نمی‌کند؛ این صرفاً برای لفظ است و «ال» زینت است و امثال‌ذلک و مانند او که برای مشتقات می‌آورند، این «ال»، تعریف نمی‌کند. اما اهل عربیت با اینها معاملهٔ معرفه را کرده‌اند؛ یعنی همان‌طوری که برای معرفه صفت محلاّی به «ال» می‌آورند، همین‌طور برای این اعلام اجناس صفاتی که می‌آورند، معامله‌ای که با آنها می‌کنند از باب غیر

---

۱ مصباح المنیر، ص ۱۳۹:
«حِصان بالکسر الفرسُ العتیق.»

منصرف و امثال‌ذلک، معاملهٔ معرفه می‌کنند که مرحوم آقای خوئی و بزرگان هم بر این مبنا هستند.[1]

چطور فرض کنید که اسامی که برای مؤنث مجازی می‌آورند، فقط برای این است که معامله مؤنث مجازی با آنها بکنند؛ اما در واقع اینها مؤنث نیستند. مثل رقبه که رقبه، نه مؤنث است و نه مذکر. یک لفظی را می‌آورند مثل جَیب، خب این دلالت بر مذکر می‌کند؛ اما یک لفظی را می‌آورند مثل رقبه، این دلالت بر تأنیث می‌کند. یا مانند اعضاء انسان: ید مؤنث است، رِجل مؤنث است، عین مؤنث است؛ اما أنف مؤنث نیست، اذن مؤنث است؛ اما راس مؤنث نیست. خب این مؤنث، یک مؤنث مجازی است، مؤنث حقیقی نیست و معامله‌ای که با اینها می‌شود، معامله مؤنث می‌شود. این هم همین‌طور است. اسامه صرفاً یک لفظی است که ظاهراً اطلاق علم بر او شده است؛ اما علم به‌عنوان شیئی که دارای معرفت است؟! نه‌خیر، اصلاً اسامه هیچ فرقی نمی‌کند با بقیهٔ اسماء نکرات و معامله معرفه فقط معاملهٔ ظاهر

---

۱ محاضرات فی أصول الفقه، خوئی، ج ۴، ص ۵۱۹.

است؛ اما در واقع این اسامه معرفه نیست.[1]

لزوم توجه به معنای علم در وضع الفاظ

مطلبی که در اینجا به‌نظر می‌رسد و روشن است، این است که نمی‌شود این اطلاقات این‌طور باشد که اهل عربیت یا واضع، بدون در نظر گرفتن یک مسئله‌ای، بدون در نظر گرفتن چیزی، یک اطلاق علم کند. یک وقت مثلاً «ال» می‌آورند و «ال» زینت است. خب این «ال» زینت را می‌گویند که برای این است که به‌جای «ضارب»، «الضارب» بگوییم، قشنگ‌تر است، زیباتر است، جمیل‌تر است. به‌جای ضارب، الضارب بگویید. مشتقات را با «ال» می‌آوریم. «ال» زینت معنایش این است دیگر. این «ال» دلالت تعریفی ندارد و فقط برای قشنگ بودن است.

گاهی اوقات در شعر مثلاً «ال» بیاورند، شعرشان قشنگ‌تر می‌شود؛ یا فرض کنید که در اسامی که می‌خواهند بگذارند یا خطاباتی که می‌خواهند بکنند، این با «ال» قشنگ‌تر می‌شود. به آن می‌گویند «ال»

---

۱ کفایة الأصول، ص ۲۴۴.

زینت. خب الضارب یک قدری قشنگ‌تر است. در اینجا می‌گویند: «این "ال"، "ال" زینت است و "ال" زینت هیچ فایده‌ای ندارد إلاّ کسب معرفت ظاهری و مجازی؛ اما معرفت حقیقی برای این لفظ نمی‌آورد.» مانند فرض کنید که اضافهٔ نکره به معرفه که کسب تعریف نمی‌کند و در اینجا می‌گویند کسب تخصیص می‌کند، مانند غلام زید فی مقابل غلام امرأة. خب این در اینجا درست است.

اما اینکه من‌باب‌مثال علم قرار بدهند، آخر علم قرار دادن که گتره نمی‌شود، لغو که نیست! فرض کنید که یک لفظی را، یک ماهیتی را علم قرار بدهند برای یک جنسی. علم یعنی تشخّص، علم یعنی عرفان، علم یعنی معرفت. علم قرار دادن یعنی با لفظ، دلالت بر یک ماهیت مشخص کردن؛ بنابراین باید یک نکته‌ای در اینجا باشد.

احتمال اختصاص اسامه به طیفی از شیرها

آنچه به‌نظر حقیر می‌رسد، این است که اسامه وضع شده است برای یک طیف خاصی از اسد، نه برای هر اسدی. فرض کنید که اگر اسد یک منطقه‌ای باشد، اسم آن را می‌گذارند اسامه که وقتی که

می‌گویند اسامه، اُسُود یک منطقه خاص موردنظر باشد. بعد این لفظ وقتی که رائج و دارج می‌شود، بعضی خیال می‌کنند که در محاوره این اسامه برای کل اسد وضع شده است. این لفظ گسترش پیدا می‌کند و انتشار پیدا می‌کند بالنسبه به بقیهٔ ممالک. آنها خیال می‌کنند یکی از الفاظ اسد، اسامه است. وقتی که نگاه می‌کنند، می‌بینند با اسامه معاملهٔ معرفه شده است، می‌گویند: «پس این اسامه علم جنس است و ما یک علم جنس هم داریم در قبال اسم جنس.» درحالی‌که این‌طور نیست؛ اسامه وضع شده و علم شده است برای یک طیف خاصی از این ماهیت و این اشکال ندارد.

فرض کنید که علم بگذارند برای افرادی که در فلان دِه هستند اسم فلان چیز را، به‌نحوی که به هر کسی که اطلاق این اسم را بکند، خصوص آن افراد در نظر بیاید. این یک مسئله.

نقد تشبیه علم جنس به مؤنث و مذکر مجازی

و اما تشبیه این قضیه به تشبیه مؤنث مجازی و مذکر مجازی، این تشبیه هم تشبیه مع‌الفارق است؛

به‌جهت اینکه واضع در لغت وقتی که این هم یکی از نکات ادبی است، اسم را وضع می‌کند برای فرض کنید که اعضاء و مؤنث می‌آورد و مذکر می‌آورد، بی‌جهت این کار را که نمی‌کند؛ یک جهتی در نظرش است. اینکه به شمس فرض کنید که مؤنث اطلاق کرده، یک جهتی در این شمس بوده است که شمس را مؤنث و قمر را مذکر آورده است؛ یعنی واضع در اینجا یک نظری داشته است، گتره که این کار را انجام نمی‌دهد.

تبیین پیشنهادی تذکیر و تأنیث اعضای بدن

به‌نظر بنده این‌طور می‌رسد که اینکه آمده است به اعضاء فردِ جسم و بدن اطلاق مذکر کرده است و به اعضاء زوج اطلاق مؤنث، از این باب است که چاره‌ای ندارد و لابد است من الإطلاق ألفاظ مذكراً و مؤنثاً بر این اعضاء. بالاخره یا باید اسم مذکر بر ید حمل بشود یا مؤنث؛ یا ضمیر مذکر به ید باید ارجاع داده بشود یا ضمیر مؤنث.

بناءً علی‌هذا گفته است که از باب اینکه مذکر بر مؤنث علوّ دارد و رفعت دارد در متعارفات اجتماعی و در مسائل اجتماعی و در قوا و در خصوصیات

و ... و یک رفعت و علوّی برای مذکر قائل هستند، آن اجزایی که فردند، چون فردند، علوّ دارند بالنسبه به اجزاء بدن که اینها زوج هستند. وقتی که دو تا ید است، یدان ما داریم، این مقامش کمتر است نسبت به رأس که رأس واحد است، یا نسبت به قلب که واحد است. اما در باب ریه و در آنجا که قائل به مؤنث است، دیگر دو تا است. در باب کلیه قائل به مؤنث است، می‌گوید دو تا است. اما فرض کنید که در انف قائل به مذکر است، در فم قائل به مذکر است، در لسان قائل به مذکر است.

و این بر این نکتهٔ ظریف در اینجا دلالت می‌کند که آنها حتی شرافت را و علوّ مرتبه را در اطلاق اسامی تذکیریّه و تأنیثیّه بر اعضاء انسان هم مدّنظر قرار داده‌اند. این قضیه از این باب است، نه از باب اینکه گتره و بیخود و بی‌جهت و دل‌بخواهی اعضای انسان را به مذکر و مؤنث تقسیم کرده باشند.

حاصل بحث در نسبت اسم جنس و علم جنس

بنابراین آنچه از این بحث استفاده می‌شود، این است که اسم جنس دلالت می‌کند بر یک ماهیت

مبهمه و مهمله، بدون لحاظ وجود ذهنی و بدون لحاظ وجود خارجی. این اسم جنس است و هیچ فرقی با علم جنس ندارد...

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل‌محمّد.